



استشهاد به حدیث در زبان عربی*

◀ دکتر محمد خضر حسین

ترجمه حسین علی‌نقیان

دانشمندان علم عربیت در اثبات الفاظ و پی‌ریزی اصول نحوی، به قرآن مجید و کلام خالص عرب، استشهاد می‌کنند؛ اما در مورد احتجاج به احادیث نبوی در میان آنها اختلاف است. لذا بر ماست که در مورد این مسئله درنگی کنیم و نظر و رای قاطعی را ارائه دهیم؛ چه کتاب‌های تألیف یافته در حدیث و غریب حدیث زیاد بوده و برخی مجلدات مفصلی را شامل می‌شوند ...

امور عام و خاص مرتبط با دین است. همچنین در بسیاری از کتب حدیثی، اقوال برخی تابعان نیز آمده است. مؤلفان غریب حدیث، الفاظی از اقوال پیامبر خدا (ص) و برخی صحابه و یا تابعانی چون عمرو بن عبدالعزیز را نقل کرده‌اند. این اقوال منسوب به صحابه و تابعان، هنگامی که از طریق محدثان نقل شود، حکم احادیث مرفوع به رسول خدا (ص) را از جهت احتجاج به آنها در اثبات واژگان یا تولید قاعده‌ای نحوی پیدا می‌کند.

حدیث چیست؟

* این نوشتار ترجمه مقاله «الاستشهاد بالحدیث فی اللغة» می‌باشد که در مجله مجمع اللغة العربیة الملکی، مجلد سوم، ش ۳، ص ۱۹۷ - ۲۱۰ در قاهره به چاپ رسیده است.

کتاب‌های حدیث شامل اقوال پیامبر (ص) و صحابه ایشان بوده و بیانگر فعلی از افعال یا حالی از احوال ایشان (ص) و یا سایر



آیا مواردی در حدیث هست که شاهدهی در کلام عرب بر آن یافت نشود؟

در حدیث، الفاظی وجود دارد که علمای لغت، شاهدهی بر آن در کلام عرب نمی‌شناسند. برخی از الفاظ به گونه‌ای استعمال شده‌اند که در غیر حدیث چنان استعمال شناخته شده نیست. شارحان احادیث غریب - که خود از علمای برجسته لغت بوده‌اند - این عبارت را بسیار آورده‌اند که: «این لفظ، جز در حدیث نیامده و در غیر حدیث آن را نشنیده‌ایم». ابوبکر محمد بن قاسم انباری - که یکی از مؤلفان غریب الحدیث است - آورده:

وكذلك اشیاء كثيرة لم تسمع الا فی

الحدیث.^۱

ابو موسی محمد بن ابوبکر اصفهانی در کتاب الغریب از الفاظی که جز در برخی روایات یافت نشده، سخن گفته و در این باره مباحثی آورده و نوشته است:

چنین الفاظی را از این جهت آوردیم

که چون افراد، آنها را جست و جو

نمایند در هیچ کتابی به آن بر نمی‌خورند

ولی چون به کتاب ما مراجعه کنند

ریشه و معنای آنها را می‌یابند.

از این دست واژگان می‌توان به کلمه (استارة)^۲ اشاره کرد که در حدیث ذیل آمده: (ایما رجل اغلق بابہ علی امراته و ارخی دونها استارة فقد تم صدقها).

شارحان غریب گفته‌اند که (استارة) جز در این حدیث، استعمال نداشته است.^۳ و نیز کلمه (افلج) از ریشه (فلج) به معنای (فاصله بین دندان‌های ثنایا) که در توصیف ابن ابی هاله از پیامبر (ص) - بدون آوردن لفظ اسنان / دندان‌ها - آمده است و ابن درید و صاحب قاموس نوشته‌اند که: واژه افلج، همواره با (اسنان) می‌آید.

اختلاف در احتجاج به حدیث

پاره‌ای از نحویان، استشهاد به حدیث را در لغت / زبان، جایز ندانسته و معتقدند که در اثبات واژگان زبان و وضع قواعده آن، نمی‌توان به حدیث استناد کرد. از جمله

۱. النهایة، ابن اثیر، ذیل: «هرو».

۲. در لسان العرب، ذیل مدخل ستر چنین آمده:

الإستارة: من السّتر و هی الاعظامه فی

العظامه؛ قیل: لم تستعمل الا فی الحدیث و

قیل: لم تسمع الا فیہ. قال: و لو روی

أستاره جمع ستر لكان حسناً. (مترجم)

۳. النهایة، ابن اثیر، ذیل: «ستر».



معروف به ابن هشام بوده (م ۷۶۱ق) و نیز بدردمامینی در شرح تسهیل و علامه ابن طیب در شرح کتاب الاقتراح و نیز در تحریر الروایه در شرح کفایة المتحفظ، به یاری آنان برخواسته اند.

ابن طیب، نحویانی چون جوهری، ابن سیده، ابن فارس، ابن خروف، ابن جنی، ابن هری و سهیلی را از طرفداران استناد به حدیث قلمداد کرده و نوشته:

هیچ یک از دانشمندان عربیت با این نظریه مخالفت نکرده اند، جز شیخ ابو حیان در شرح تسهیل و ابو حسن ضائع در شرح الجمل و جلال الدین سیوطی نیز از آن دو نکرده و به دنبال آنها، متأخران از

دلایل مخالفان

آنان می گویند: به حدیث از این جهت که اطمینان نداریم که عین لفظ رسول الله در ۴. برای تفصیل بیشتر درباره آرای سیوطی در این باره ر. ک: کتاب الاقتراح فی علم اصول النحو للامام الحافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق و تعلیق: الدكتور احمد محمد قاسم، نشر ادب الحوزه، ص ۵۲ به بعد. (مترجم)

آنها ابوالحسن علی بن محمد اشبیلی، معروف به ابن ضائع (م ۶۸۰ق) و ابی الدین محمد بن یوسف، معروف به ابو حیان (م ۷۴۵ق) هستند. ابو حیان، گمان کرده که این نظر، مذهب و روش علمای گذشته و متأخر عربیت است و در شرح کتاب التهیل آورده است:

پایه گذاران اولیه علم نحو و احکام زبانی عرب همچو ابو عمرو، عیسی بن عمرو، خلیل و سیویه (از سرامدان مکتب بصره) و نیز کسائی، فراد، علی بن مبارک و هشام ضریر (از سرامدان مکتب کوفه)، به حدیث احتجاج و استناد نکرده و به دنبال آنها، متأخران از دو مکتب و نیز نحویان نواحی دیگر همچو نحویان بغداد و اندلس، به روش آنها عمل کردند.

اما برخی از نحویان، احتجاج به حدیث را در لغت جایز دانسته و آن را از اصولی برشمرده اند که در تحقیق الفاظ و پی ریزی قواعد به آن رجوع می شود. از مشاهیر آنها محمد بن عبدالله، معروف به ابن مالک (م ۶۷۲ق) و عبدالله بن یوسف



آن ذکر شده باشد، نمی توان استشهاد کرد. این عدم اطمینان به خاطر دو چیز است:

اول، این که راویان، نقل به معنا را جایز شمرده اند. از این رو، می بینیم که یک واقعه در زمان پیامبر (ص) رخ داده، ولی به الفاظ مختلفی نقل شده است؛

مانند این حدیث: «زوجتکها بما معک من القرآن» که در روایات دیگر به صورت

«ملکتکها بما معک من القرآن» و «خُذها بما معک من القرآن» و «امکتنا کها بما معک من القرآن» آمده است. در حالی که پیامبر خدا (ص) یقیناً همه این الفاظ را به

کار نبرده و حتی یقین نداریم که برخی از آنها را فرموده باشد. چه بسا ایشان الفاظی مشابه الفاظ یاد شده را فرموده و راویان، مراد و منظور حضرت را نقل کرده اند، نه عین لفظ ایشان را؛ چرا که مطلوب همان معناست، نه لفظ.

مخالفان در ادامه گفته اند که راویان، متکی به حفظ بوده و احادیث را به وسیله کتابت ضبط نمی کرده اند و در میان راویان، ضابط کسی بوده که معنا را ضبط و حفظ می نموده و ضبط لفظ، به ویژه

الفاظ طولانی، بسیار بعید بوده است. دوم: این که در بسیاری از روایات حدیثی، «لحن» رخ داده است.^۵ زیرا بسیاری از راویان در محیط عربیِ خالص نشو و نما نکرده و فطرتاً عرب نبوده اند، بلکه آنها عربی فصیح را از طریق علم نحو فرا می گرفتند.

دلایل موافقان

همه موافقان این نظریه، افصح بودن لهجه پیامبر خدا (ص) را اجماعی دانسته و به آن استناد کرده اند. ابن حزم در کتاب الفصل به انکار کسانی که حدیث را حجت در لغت نمی دانند پرداخته و گفته است:

محمد بن عبدالله (ص) قبل از این که خداوند او را به مقام نبوت برساند و در روزهایی که در مکه بودند، آگاه ترین مردم به زبان قوش و فصیح ترین آنها بود؛ چه رسد به

۵. درباره مقوله لحن در زبان عربی و کتابشناسی آن ر. ک: مقاله «العربية الفصحی و مشکلة اللحن»، الدكتور احمد محمد قدور، مجلة مجمع اللغة العربية بدمشق، الجزء الاول، المجلد التاسع والستون، رجب ۱۴۱۴، يناير ۱۹۹۴م، ص ۱۹-۹۰. (مترجم)



است. ابن ضائع در شرح الجمل گوید:

اگر تصریح علما بر جواز نقل به معنی نبود، کلام پیامبر خدا(ص) در اثبات لغت فصیح، شایسته ترین و محکم ترین دلیل می بود.

بارزترین توجیهی که موافقان نظریه دارند این است که اصل اولگی این است که حدیث شریف، به همان نحو که از پیامبر شنیده شده، نقل شده است و دانشمندان در ضبط الفاظ آن و توجه در نقل آن، پافشاری نموده اند. به خاطر همین اصل، ظن غالب پیدا می شود که حدیث با لفظ / الفاظ، روایت شده و این ظن، در اثبات الفاظ زبانی و تقریر احکام نحوی، کافی است.

۶. درباره مقوله فصاحت در زبان عربی و سیادت لهجه قریش و دیدگاه های مخالف و موافق و مباحثی از این دست و کتابشناسی آن رجوع کنید به: مقاله «لهجه قرآن کریم»، دکتر جوادعلی، ترجمه حسین علینقیان، حوزه اصفهان، تابستان ۱۳۸۰؛ نیز: راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۰۸ به بعد و نیز: مقالة «العربية الفصحی و مشكلة اللحن». (مترجم).

پس از آن، که خداوند او را منذر و رابط بین خود و خلقش قرار داد.

موافقان همچنین گفته اند که احادیث به جهت سند، از اشعار منقول عرب صحیح ترند. صاحب مصباح بعد از استشهاد به حدیث «من اثبتتم علیه بشر وجهت» در مورد صحت اطلاق «ثناء» بر «بدگویی» گفته است:

این عبارت را راوی عادل و ضابط از عرب فصیح، از فصیح ترین عرب(ص) نقل کرده است. از این رو، از اهل لغت موثق تر است؛ چه اهل لغت به نقل از یک شخص مجهول اکتفا می کنند.

همچنین دانستیم که مخالفان احتجاج به حدیث، خود اقرار داشته اند که پیامبر(ص) فصیح ترین لهجه و بیان را دارا بوده است^۶ و در این که اسناد احادیث، محکم تر از اسناد اشعار بوده منازعه ای نکرده اند. بلکه دلیل مخالفت آنها این بوده که احادیث، به خلاف شعر و نثر عرب، نقل به معنا شده اند؛ زیرا راویان شعر به الفاظ، اعتنا داشته اند؛ چه غرض از روایت شعر، تقریر احکام و اژگان بوده



مناقشه موافقان در دلایل مخالفان

مخالفان معتقدند که راویان، احادیث را نقل به معنا کرده‌اند؛ لذا نمی‌توان با اطمینان گفت که این الفاظ، همان الفاظ پیامبر خدا(ص) است.

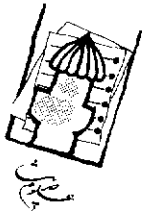
موافقان در جواب، بیان داشته‌اند که بسیاری از محدثان و فقها و اصولیان، نقل به معنا را منع کرده‌اند و برخی از آنها نقل، به معنا را به شرطی تجویز کرده‌اند که راوی به آنچه معنا را تغییر و نقصان می‌دهد، آگاه باشد و به جایگاه الفاظ احاطه داشته باشد و حتی برخی از آنها گفته‌اند که نقل به معنا شرطش این است که راوی به ظرایف و دقائق علم زبان احاطه داشته باشد و در نظم کلامش، محسنات زبانی را به یاد داشته باشد و مراعات کند.

علاوه بر این که موافقان روایت به معنا، خود، روایت به لفظ را اولی دانسته‌اند و اگر از دیدگاه آنها نقل به معنا رخصتی بیش نباشد، این رخصت تنها در حالت اضطرار خواهد بود. افزون بر این، آنها نقل به معنا را در مورد آنچه در کتاب‌ها مدون نگردیده، جایز شمرده‌اند؛

ولی در آنچه در کتاب‌ها تدوین یافته است هرگز نمی‌توان تصرف کرد. تدوین احادیث در صدر اول و قبل از شیوع فساد در زمان رخ داده است و اگر در احادیث مدوّن، نقل به معنی صورت گرفته، در حقیقت، تصرفی از طرف کسانی بوده که احتجاج به اقوال آنها جایز بوده است.

در این جا گفته بدر دمامینی و سخن منقول از استادش ابن خلدون در ردّ بر مخالفان استشهاد به حدیث، یاد کردنی است. وی در حواشی خود بر مغنی آورده است:

ابوحیان، استدلال بر احکام نحوی به احادیث نبوی را ساقط دانسته است؛ به این احتمال که روایات به وسیله افرادی که در علم عربیت، ثقه نبوده، نقل به معنا شده‌اند. همچنین وی بارها بر ابن مالک در این باره اعتراض کرده است و استاد ما ابن خلدون در جواب او گفته که اولاً به فرض که ما از حدیث، قطع به احکام نحوی پیدا نکنیم، ولی باعث غلبه ظنّ می‌گردد؛ چرا که اصل [در احادیث نبوی] عدم تبدیل



شده است پس آنچه تدوین شده، در باب خویش صحیح و محبت است و آن احتمالی که قبلاً اشاره شد (نقل به وسیله افراد غیر ثقه) توهمی بیش نبوده و به استدلال ضرر نمی‌رساند.

برخی از شارحان کتاب الاقتراح با ابن خلدون مناقشه کردند؛ از جمله یکی از آنها آورده است:

تدوین احادیث، پس از فساد زبان عربی به انجام رسیده و به قولی در عصر تابعان که اختلاط در زبان رخ داد و روایت به معنا از حدِ عربی زبانانِ بالقطره فراتر رفت.^۷

در اینجا مجالی برای پرداختن به دعوای ابن خلدون و مناقشه این شارح با او نیست، جز این که اندکی درباره تاریخ تدوین حدیث سخن گفته و از دوره ای که فساد در زبان در آن رخ داد، مطلبی گوشزد کنیم باشد که ما را به اصل بحث رهنمون شود.

واقعیت این است که اصل کتابت حدیث در عهد پیامبر (ص) رخ داد و از

۷. او ابن علان است که نسخه ای از شرح او در کتابخانه (التیموریة) موجود است.

بوده، خصوصاً با توجه به این که روایان بر ضبط الفاظ، و نقل عین احادیث اصرار می‌نموده‌اند، حتی روایانی هم که نقل به معنا را جایز دانسته‌اند، معترف‌اند که آن بر خلاف اولی است و ظن غالب در مورد این احکام و حتی در مورد احکام شرعی، کافی است و احتمال خلاف ظاهر تأثیری در آن احکام ندارند. ثانیاً اختلاف در جواز نقل به معنا در مورد احادیث تدوین نشده بوده است؛ اما تبدیل الفاظ احادیث مدون، بدون هیچ اختلافی جایز نبوده؛ چنان که ابن صلاح گفته، و تدوین احادیث در صدر اول و قبل از فساد زبان عربی به انجام رسیده است و چنانچه تبدیلی در آن صورت گرفته باشد، احتجاج به آن جایز است؛ چرا که در آن روز نهایتاً لفظی که احتجاج به آن صحیح است - به لفظی دیگر که به آن نیز صحیح است تبدیل گشته و سپس در کتب تدوین یافته و از تغییر دادن آن و نقل آن به معنا منع



جمله کاتبان حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص بوده است. وی بیشتر از ابوهریره به جمع آوری حدیث پرداخت؛ اما تدوین حدیث در قالب کتاب‌ها به امر خلیفه عمرو بن عبدالعزيز (م ۱۰۱ق) به انجام رسید. بر اساس روایتی صحیح، وی به همه اهالی شهرها نوشت که آنچه را از حدیث پیامبر (ص) یا سنت، موجود است جمع آوری یا کتابت کنند.

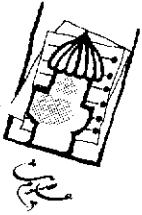
اولین مدون حدیث، محمد بن مسلم زهری (م ۱۲۴ق) بوده که مشهور است وی از صحابه‌ای چون عبدالله بن عمرو انس بن مالک و سهل بن سعد روایت می‌کرده است. همچنین گفته شده است که اولین مدون حدیث، ربیع بن صبیح (م ۱۶۰ق) و سعید بن ابی عروب (م ۱۵۶ق) بوده‌اند.^۸

پس از آن، تدوین حدیث توسط طبقه بعدی و افرادی چون مالک بن انس، عبدالملک ابن جریج، اوزاعی، سفیان ثوری و حماد بن سلمه شیوع پیدا کرد. بیشترین روایان حدیث در این برهه، پس از تلقی احادیث، آنها را می‌نوشتند و به حفظ قلبی خود اکتفا

نمی‌کردند. در تاریخ پاره‌ای از آنها آمده است که آنها کتاب‌هایی داشته‌اند که به هنگام روایت به آن کتاب‌ها مراجعه می‌کرده‌اند. در تاریخ روایان از امثال زهری آمده است که از آنان، آثار و جزوات زیادی بر جای مانده که شامل احادیث اخذ شده از پیشوایان می‌شود و نگارش احادیث، کمکی در روایت به الفاظ بوده چنانچه حفظ قلبی احادیث، مانع از وقوع غلط یا تصحیف در آنها می‌شده است.

مصنفات طبقه پس از طبقه مالک و ابن جریج، در جمع احادیث، به اوج خویش رسید. در آن برهه، سندهای زیادی نگاشته شد؛ همچون مسند اسد بن موسی اموی (م ۲۱۲ق)، مسند عبیدالله بن موسی

۸. در مورد قدیم‌ترین / اولین تألیف در حدیث نبوی ر. ک: اقدم تألیف فی الحدیث النبوی (صحیفه همام بن منبه و مکاتبا فی تاریخ علم الحدیث)، محمد حمیدالله، مجله المجمع العلمي العربی بدمشق، کانون الثانی ۱۹۵۳م / ربیع الآخر ۱۳۷۲ق؛ همان، نisan ۱۹۵۳م / رجب ۱۳۷۲ق؛ همان، تموز ۱۹۵۳م / شوال ۱۳۷۲ق. (مترجم)



با این دیدگاه تاریخی معلوم می‌شود که سرآغاز تدوین حدیث، اوایل قرن دوم بوده و هنوز این قرن سپری نشده بود که بیشترین احادیث، مکتوب و مدون شدند. اکنون در مورد وضعیت لغت و از جهت دخول فساد و تاثیر آن در روایت حدیث، درنگی می‌کنیم.

شیوع فساد در زبان هنگامی آغاز شد که فتوحات اسلامی عرب، به دیار عجم رسید. این فساد به سرعت در زبان دو گروه از ابنای عرب و بزرگ شدگان در محیط عربی ساری شد: گروهی که مادرانشان از اعاجم بودند و گروه عامه که در شهرها سکونت داشته و اختلاط آنها با اعاجم افزایش یافته بود. به دنبال آن، «لحن» در اواخر حکومت اموی به طور آشکار در زبان رخ نمود. پایان یافتن سلسله امویان به سال ۱۳۲ق، بود. در کنار آن دو گروه، دو دسته دیگر باقی ماندند: ساکنین جزیره العرب - که از اختلاط زبانی با اعاجم که موجب فساد در فصاحتشان می‌شد به دور ماندند - و دیگر گروهی از ساکن آن خاص در شهرها که مادرانشان از غیر عرب نبودند.

عیسی (م ۲۱۳ق)، مسند نعیم بن حماد خزاعی (م ۲۲۸ق) و مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق).

پس از اینها، اصحاب کتب ششگانه رخ نمودند. اولین آنها، بخاری (ت ۱۹۴ق) و آخرین آنها نسائی (ت ۱۱۵ق) بوده‌اند.

همه و یا بیشتر روایات کتب ششگانه قبلاً در کتاب‌ها مدون بوده. حافظ بن حجر پس از ذکر مصنفات ائمه حدیث در صدر اول گفته: هنگامی که بخاری این مصنفات را دید و آنها را روایت کرد، آنها را از لحاظ تدوین جامع دید و به تدوین، احادیث صحیح اکتفا کرد.

چنانچه مانند بخاری در کتابش عبارتی چون «حدثنا فلان» را آورده، دلیل بر آن نیست که احادیث، قبلاً در کتابی مدون نشده باشند، چرا که آنها، چنان که در سطور پیشین آوردیم، با کتابت، از حفظ حدیث بی‌نیاز نمی‌شده‌اند و چه بسا یک راوی این عبارت را به کار می‌برد: «فلانی احادیثی را از حفظ بر ما املا نمود و سپس آنها را از روی کتاب هم قرائت کرد».



ساکنان جزیره تا اواسط قرن چهارم و ساکنان خاص در شهرها مدتی در اوایل حکومت عباسی بر فصاحت خویش باقی بودند.

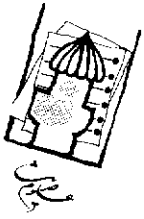
محققان، در طبقات شعرا، آورده‌اند که ابراهیم بن هرمة، آخرین فردی است که به شعری احتجاج شده است. وی در خلافت رشید، در حدود سال ۱۵۰ ق، وفات یافت. اما کسانی که در محیط عربی نشو و نما کردند، دچار فساد زبانی - که موجب عدم اطمینان به فصاحت لهجشان شود - نشدند و اقوال آنها مورد استناد بود؛ گرچه از نیمه قرن دوم به بعد ظهور کرده بودند. مانند امام شافعی که به سال ۱۵۰ ق، متولد شد، ولی در محیط عربی مکه پرورش یافت از این رو، الفاظ مورد استعمال وی قابل استشهاد است. امام احمد گفته است که «کلام شافعی در لغت، حجت است». ازهری در کتاب ایضاح ما استشکل من مختصر المزنی آورده است: «الفاظ امام شافعی، عربی محض است و از اختلاط با لغات مولدان و اعاجم، مصون مانده است».

اکنون به سخن ابن خلدون بازگردیم که گفته بود: «تدوین احادیث در صدر اول و

قبل از فساد زبان عربی رخ داده و احتجاج به کلمات مدوّن ولو قبل از تدوین تبدیل شده باشد جایز است». چنانچه این مطلب را به تاریخ عرضه بدایم، خواهیم یافت که تدوین حدیث پس از فساد در زبان به انجام رسیده است، ولی به اقوال برخی از مدونان می‌توان احتجاج کرد؛ زیرا پاره‌ای از آنها همچو زهری، مالک بن انس و عبدالملک بن جریح در محیط عربی رشد کرده‌اند، و برخی از آنها نیز در محیط غیر عربی و یا محیط عربی‌ای که فساد در زبان آنجا رخ داده، رشد کرده‌اند و عربی فصیح را از طریق آموزش فرا گرفته‌اند.

پس این ادعا که احادیث قبل از فساد زبان تدوین یافته و احتجاج به کلام مدونان جایز است، به هیچ وجه با تاریخ، همخوانی ندارد و اگر سخن ابن خلدون صحیح باشد، همان کافی است و هیچ نیازی به حجت و دلیل دیگری در استشهاد به حدیث نمی‌بود.

آنچه از حقایق تاریخ می‌توان دریافت، این است که بخش عظیمی از احادیث را رجالی تدوین کرده‌اند که عربیت به اقوال آنها استناد می‌شده است. بسیاری از



صحیحی بر آن را ذکر کرده است .

وانگهی وجود الفاظ مخالف با قواعد مورد اتفاق زبانی ، به طور کلی ، ترك احتجاج به احادیث را اقتضا نمی کند ؛ چه سبب این امر چه بسا قلت ضبط یکی از راویان در مورد این الفاظ خاص بوده است .

چنان که در روایت برخی احادیث ، غلط یا تصحیف رخ داده ، در اشعار نیز غلط یا تصحیف راه یافته است ، ولی همگان بدون اختلاف نظر حجیت آن را پذیرفته اند . محمد بن سلام گفته است : «عالمانی را می شناسیم که در شعر اشتباه می کنند و شعر را تنها اهل آن می توانند ضبط نمایند» . و ابو احمد عسکری ، که در تصحیف راویان حدیث ، کتابی نوشته ، در مورد تصحیفات اهل لغت و شعر نیز کتابی را تألیف کرده است .

اما در پاسخ سخن ابو حیان که گفته است : «گذشتگان از علمای عربیت به حدیث استشهاد نمی کرده اند» ، موافقان چنین آورده اند که علمای عربیت در صدر اول ، عهده دار و درگیر روایت حدیث نشدند . علمای حدیث غیر از علمای

راویان به هنگام شنیدن احادیث ، آنها را می نوشتند و کتابت به روایت لفظی احادیث . کمک می کرده است . به اینها پیفزاید محکم کاری در روایت معانی احادیث و احتیاط ائمه حدیث و جست و جو و کاوش آنها در روایت به معنا را که به دنبال ظن کافی برای ترجیح این نظریه که احادیث تدوین یافته در صدر اول ، توسط افراد ثقه ، روایت به لفظ شده اند ، حاصل می گردد .

در جواب ادعای مخالفان که در بسیاری از احادیث ، لحن رخ داده ، باید گفت که بسیاری از مواردی که تصور می شود در لحن رخ داده را می توان به نحوی تصحیح کرد و دلیلی بر صحت آن یافت . در این باره ، ابن مالک کتاب التوضیح فی حل مشکلات الجامع الصحیح را نگاشت . و برای احادیثی که مشکل اعرابی داشته و جوهی ذکر کرده که بیانگر این است که آن احادیث صحیح است . بسیار شده که الفاظی از حدیث را برخی لغویان انکار کرده و آن گاه ، لغوی دیگری وجه مقبول آن و یا شاهد



عربیت بودند.^۹ آن گاه دواوین حدیث در آن زمان هنوز مشهور نشده بودند و علمای عربیت آن چنان که قرآن کریم را مورد بررسی قرار می دادند، احادیث را مورد بررسی و اعتنا قرار نمی دادند و احادیث مدون بعد از آنها در میان جمهور علما رایج شد و مورد استفاده قرار گرفت. بنابراین، اگر عدم استشهاد آنها به حدیث را بپذیریم، به دلیل عدم انتشار [وسیع] احادیث بوده و نه جهت منبع و خودداری آنها از استشهاد به آنها. علاوه، تألیفات لغویان متورم، هیچ یک خالی از استدلال به واژگان حدیثی نبوده است و لغت، چنان که تصریح داشته اند، خواهر نحو است. مشاهده می شود که امام لغوی، ابو منصور زاهدی (ت ۲۸۲ق) در کتابش التهذیب، بر احادیث اعتماد فراوان داشته و در بسیاری از مواضع به آنها استشهاد کرده است. ادعای ابو حیان در این که نحویان متأخر شهرها، در عدم احتجاج به حدیث از پیشینیان پیروی کردند، نیز مردود است؛ زیرا کتب نحویان اندلس و غیره مملو از استشهاد به حدیث است؛ به عنوان نمونه، شریف صقلی و شریف

غرناطی در شرح کتاب سیبویه و ابن حاج در شرح المقرب و ابن خباز در شرح الفیه ابن معطی و ابو علی شلوین در بسیاری از جاها به حدیث استدلال کرده اند. نیز سیرافی و صفار در شرح کتاب سیبویه به حدیث استشهاد کرده اند. ابن طیب در این باره آورده است: «حتی استدلال به حدیث در کلام خود ابو حیان نیز مشاهده می شود».

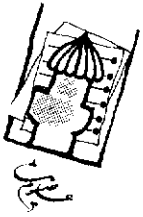
همچنین قبلاً آوردیم که بدر دمامینی در شرح مغنی و تسهیل و بخاری به حدیث استشهاد نموده است.

تفصیل و ترجیح

بدون شک، استدلال به برخی از احادیث، صحیح بوده و شایسته هیچ اختلاف نظری نیست، که شامل شش نوع می شوند:

۱. احادیثی که به قصد استدلال بر کمال فصاحت پیامبر (ص) روایت شده
۹. از جمله علمای عربیت که در شمار راویان حدیث بوده این افرادند:

ابو عمرو بن العلاء، عیسی ابن عمر الثقفی، النضر بن شمیل المازنی، الخلیل بن احمد، القاسم بن سلام، عبدالملک بن قریب الاصمعی و الریاشی.



طرق به پیامبر یا صحابه یا تابعانی که به زبان عربی فصیح سخن می‌گویند، اثبات شود.

۵. احادیثی که تدوین آنها به دست پروردگان در محیط عربی خالص - که فساد زبان در آنجا راه یافته - به سامان رسیده است؛ افرادی چون مالک بن انس و عبدالملک بن جریح و امام شافعی.

۶. احادیثی که دیدگاه راویان آن عدم جواز روایت به معنای حدیث بوده است. راویانی چون ابن سیرین، قاسم بن محمد، رجاء بن حیوة و علی بن مدینی از این دست بوده اند.

اما استدلال به برخی احادیث بدون شک صحیح نیست و جای اختلاف در آن وجود دارد. اینها احادیثی هستند که در صدر اول مدون نگردیده و در کتب پاره‌ای از متأخران روایت شده‌اند. به این نوع از احادیث، خواه دارای سند مقطوع و خواه دارای سند متصل، نمی‌توان استشهاد کرد. وجه عدم احتجاج به احادیث مقطوع السند، روشن است؛ اما به احادیث متصل السند از این دست به

است؛ مانند روایات: «حمی الوطیس»، «مات حتف انف» و «الظلم ظلمات یوم القيامة» و مانند اینها از احادیث کوتاهی که مشتمل بر نوعی از محاسن بیانی می‌شوند؛ مانند «مازورات غیر ماجورات» و «ان الله لا یملّ حتی تملّوا».

۲. اقوال منقولی که تعبدی بوده و یا امر به تعبد به آنها شده باشد؛ مانند الفاظ قنوت و تحیات و بسیاری از اذکار و دعاهایی که در زمان‌های خاص خوانده می‌شوند.

۳. روایاتی که به منظور نشان دادن این که پیامبر اکرم (ص) با هر گروهی از عرب به لغت همان قوم سخن می‌گفت، روایت شده‌اند.

علی الظاهر، راویان، این سه نوع از روایات را به همان لفظ [پیامبر (ص)] نقل کرده‌اند.

۴. احادیثی که از طرق متعدد وارد شده‌اند، اما الفاظ آنها یکسان است؛ چرا که اتحاد الفاظ با وجود تعدد طرق دلیل بر آن است که راویان در الفاظ آنها، تصرفی ننموده‌اند و مقصود آنان این بوده که تعدد



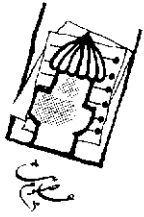
جهت بُعد تدوین کنندگان آنها از طبقه اول نمی توان احتجاج نمود و چنانچه کثرت مولدان در رجال سند حدیث را به احتمال روایت برخی از آنها به معنا، اضافه کنیم، این احتمال که الفاظ موجود در حدیث، لفظ پیامبر (ص) باشد یا الفاظ راوی مورد اطمینانی که بتوان به کلام او احتجاج کرد، بسیار ضعیف بوده و موجب ظن نمی گردد که بتوان با آن الفاظ لغوی یا وجوه استعمال آن را اثبات نمود.

اما حدیثی که انتظار اختلاف نظر در استشهاد به الفاظ آن می رود، حدیثی است که در صدر اول تدوین شده، اما شامل هیچ یک از انواع ششگانه بالا نمی شود. این دست از حدیث بر دو نوع است:

حدیثی که لفظ آن به یک وجه روایت شده و حدیثی که در روایت برخی الفاظ آن اختلاف است؛ اما حدیثی که به یک وجه روایت شده، علی الظاهر، احتجاج به آن صحیح است؛ زیرا اصل، روایت به لفظ بوده و راویان در روایت به معنا نیز دقیق بوده اند. به اضافه، این که تعداد

راویانی که به اقوال آنها احتجاج نمی شده در سند احادیث کم اند؛ مثلاً بین بخاری و راویان مورد احتجاج، یک یا دو یا حداکثر سه راوی فاصله است.

در این زمینه می توان مثالی را بیان داشت و آن این که حریری به عبارت «قبل الزوال سهرنا البارحة» که در میان مردم تداول داشته، خرده می گیرد و می گوید صحیح این عبارت «سهرنا الليلة» و «بعد الزوال سهرنا البارحة» است؛ در حالی که بر خلاف نظر حریری می توان شاهی بر صحت عبارت اولی آورد و آن حدیث پیامبر (ص) است که به هنگام صبح فرمود: «هل رأی احد منکم البارحة رؤیا» و نیز حدیث دیگر ایشان که فرموده اند: «وان من المجاهرة ان يعمل الرجل باللیل عملاً ثم یصبح وقد ستره الله، فیقول: عملت البارحة کذا». عبارت دو حدیث یاد شده شاهی بر صحت آن عبارت متداول است؛ به این مفهوم که می توان در حالی که (صبح) است، در مورد شب گذشته عبارت «سهرنا البارحة» یا «وقع البارحة کذا» را به کاربرد.



حدیث آورده است: «شاید راوی، کتابت کلمه (قاموس) را به خوبی رعایت نکرده است». وجه ضعیف تر این دست روایات این است که واژه ای غیر معروف، در زبان عربی به صورت مشکوک از طرف راوی، وارد شده باشد؛ مانند کلمه «خطیط» که در حدیث «ثم نام حتی سمعت غطیظه او خطیطه» آمده است و راوی به یاد ندارد که پیامبر غطیط فرموده یا خطیط. ابن بطال گفته است: «کلمه خطیط (به خاء) را در زبان عرب، نیافته ام». خلاصه مطالب، این که به الفاظی که در کتب تدوین یافته، حدیثی در صدر اول روایت شده می توان استشهاد کرد و لو اختلاف روایت داشته باشند. آنچه از این دست روایات استثنا می شود، الفاظی است که در روایت شاذ آمده و یا برخی از محدثان به غلط یا مصحف بودن آنها تصریح کرده اند. استشهاد جمهور لغویان و بخش عظیمی از نحویان به واژگان وارده در حدیث و لو به برخی روایات آن، خود تقویت کننده این نظریه و مرجح آن است.

اما به حدیثی که [در صدر اول مدون شده و] در روایت آن اختلاف است، پاره ای از لغویان و نحویان استشهاد می کرده و برای آنها تفاوتی نبوده که این احادیث به یک وجه و یا بیشتر روایت شده اند. می توان در این جا تفصیل قایل شد و استشهاد به روایت مشهوری که در آن واژه عبارتی نباشد که محدثان آن را وهم و پندارِ راوی دانسته اند، جایز دانست؛ مثل حکم ممثل در روایت مشهور «قام النبی ممثلاً» در حالی در کلام عرب مائل معروف است از ریشه مثل است.

اما به روایت شاذ و یا روایاتی که برخی محدثان آن را غلطی از جانب راوی دانسته اند، نمی توان استشهاد کرد؛ مثل کلمه ناعوس که در یکی از روایات حدیث «ان کلماته بلغت ناعوس البحر» آمده و در مابقی روایات، «قاموس البحر» به معنای وسط و عمق دریا آمده است. کلمه ناعوس در کلام عرب مشهور نیست. ابو موسی محمد بن ابی بکر اصفهانی، یکی از مؤلفان در غریب